



<http://www.arianafghanistan.com>



۶ جنوری ۲۰۲

خلیل الله معروفی

تذکر:

مطلبی را از آرشیف مقالات سابقم و از صفحه ۲۸ می ۲۰۱۶ "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" انتخاب کرده و با اضافه کردن مطالب تازه در آن، تقدیم حضور اشرف خوانندگان "آریانا افغانستان آنلاین" میکنم. موضوع مقاله، ترجمه های "باللفظ" است و زیانهایش، که از بسا جهات خطیر و جبران ناپذیر است.
(همبورگ - ۲۵ دسمبر ۲۰۱۹)

خانمت خوب اس؟؟؟

در مورد اضرار ترجمه های "تحت اللفظ"



اگر "جنبه صوتی" را نادیده بنگریم، هر کلمه دو قسمت دارد؛ یکی ظاهر و قالب و شکل کلمه، که "لفظ" است، که همیشه "واحد" است. و دیگر باطن و متن کلمه، که "مدلول" و "معنی" یا "مفهوم" آنست. یک کلمه با عین شکل، میتواند چندین معنی را افاده نماید، که از جمله معانی متعدّد، معمولاً یکی معنای اصلی ست و دیگران معانی عَرَضی و ضمنی و جانبی و معانی منشعب از معنای اصلی. مثلاً:

- کلمه "پست" مقابل "بلند" است، ولی یکی از معانی جانبی آن "فرومایه" و "بی حیثیت" نیز تلقی شده است.

- کلمه "بلند" مقابل "پست" است، مگر در زبان فارسی ایران این کلمه را اخیراً به ناروا در مفهوم و در عوض "دراز" و یا "طویل" نیز استعمال میکنند؛ چنان، که گویند "موهای بلند" و یا "داستان بلند". این استعمال قبیح مگر اخیراً از قلم و زبان بعض هموطنان ما، که مقلد محض "فارسی ایران" هستند، نیز شنیده و دیده میشود. کلماتی از قبیل "نشست و شوخی و ..." نیز از جمله همین لغات "دومادره" هستند!!!

- کلمه "خوب"، در اصل خود، مقابل و متضاد "بد" است، اما از معانی ضمنی آن یکی هم "تندرست و صحتمند" بوده میتواند. جهت اثبات این ادعاء - که کلمه "خوب" متضاد "بد"، اصل است - کافی ست بگوئیم، که "خوب" مقابل "بد" در تمام احوال صادق است، اما "خوب" مُعادل "صحتمند" فقط در یک مورد، مورد استعمال دارد؛ و آن وقتی ست، که از وضع صحی کسی خیر بدهد. مثلاً میتوانیم "درخت خوب" بگوئیم و "کار خوب و نیت خوب و فکر خوب و آدم خوب و مرد خوب و زن خوب و نان خوب و هوای خوب و آب خوب و نجار خوب و تُجار خوب و شهر خوب و تمکین خوب و سرعت خوب و استاد خوب و

و رهبر خوب و دختر خوب و هزاران دیگر". در حالی، که "خوب" معادل "تندرست"، تنها در حالت اخباری، و آن هم "صحتمندی" شخصی میتواند، مورد استعمال یابد، لا غیر!!! درینجا فقط به همین تفصیل مختصر اکتفاء میکنم، ولی خواننده علاقه‌مند میتواند مثالهای فراوانی را در ذهن خود پیروراند.

بعضاً عین کلمه میتواند، حتی معانی و مفاهیم متضاد را احتواء نماید - و چنین کلمات را "أضداد" نامند، که جمع "ضد" است. مثلاً لغت عربی "مولی" (مولا)، که هم در معنای "آقا" و "سرور" است و هم در معنای "چاکر" و "نوکر".

وقتی "مولانا" میگوئیم، مراد ما از کسیست، که از نگاه دانش و اتقاء و پرهیزگاری اسلامی، گویا حیثیت "مولا و بادار" را برای ما دارد؛ چنان، که "جلال الدین محمد بلخی" به "مولانا" ملقب گشته است. و "مولانا" از نگاه لغوی و صرف عربی در معنای "بادار ما"ست - (مولا + نا) و "نا" ضمیر متصل برای جمع متکلم است - همان قسمی، که از نگاه صرفی "مولوی" در معنای "بادار من" است - (مولا + ی) و "ی" ضمیر متصل برای صیغه مفرد متکلم است.

مگر در بیت مشهور منسوب به "محمد بن وصیف سگری (سیستانی)" در وصف "یعقوب لیث صفاری"، میخوانیم:

ای امیری، که امیران جهان، خاصه و عام

بنده و چاکر و مولای و سگانند و غلام

"مولای"؛ یعنی "مولی" یا "مولا" درین بیت به مفهوم "خدمتگار و نوکر و چاکر و خادم" استعمال شده است.

به روایت "تاریخ سیستان" چاپ استاد ملک الشعراء "محمد تقی بهار"، "محمد بن وصیف سگری (سجری یا سیستانی)"، دبیر رسایل و به اصطلاح امروزی "نامه نگار" و یا "منشی" دربار "یعقوب لیث صفاری" بود و به اعتقاد بسا کسان، اولین شاعر "زبان دری" هم همو بود. "سجری" معرب کلمه "سگری"ست.

- بعضاً کلمات بار دیگری را نیز حمل میکنند، که "محموله فرهنگی" آن است؛ چنان، که وقتی "نذر" و "زکات" و "روزه" و "نماز" و "مسجد" و "عید" و "شیطان" و "ثواب" و "گناه" و "فاتحه" و "جنازه" و "تهجد" و "نفل" و "سنت" و "فرض" و "استخاره" و "قربانی" و "حلال" و "حرام" و امثالهم میگوئیم، از آنها بوی دیانت و اسلامیت به مشام میرسد....

با این تمهید کوتاه میگذرم به اصل مطلب:

انسانها به خاطر ذات و نهاد اجتماعی خود، مجبورند با هموعان در تماس آمده و داخل معامله و داد و گرفت گردند. بدین منظور، باید اولاً زبان یکدیگر را بدانند؛ که کابلیان قدیم و نازنین مُدام گفته اند:

"لفظ زاغه، زاغ میفامه!!!"

اینست، که رول ترجمه به میان آمده و گویا به گفته کابلیان - "اجل دور سر" ترجمه "میچرخه":

"ترجمه" (به فتح جیم) - که در زبانهای ما به ندرت درست تلفظ میگردد، چون مردم ما مُدام "ترجمه" را به ضم جیم تلفظ میکنند - کلمه ایست عربی و در معنای "افاده مطلبی از زبانی به زبان دیگر". و بگذارید، که درینجا باز شیرغلنی زده و قصه ای را بر زبان آرم، که مربوط است به سال ۱۹۶۳ ع؛ یعنی بیشتر از پنج دهه پیش:

به تجویز حکومت وقت افغانستان، که سردار داوود خان صدراعظم بود و تحرکاتی در همه امور مملکتی ملموس گشته بود، قرار شد، که تعدادی از فارغان لیسه های معارف کابل و حربی بنوونخی - ح بیس - در شقوق مختلف عسکری به ممالک بلاک شرق فرستاده شوند؛ چون داوود خان میخواست اردوی افغانستان را نیز به کمک اتحاد شوروی مجهز و آراسته بسازد - با ادوات نظامی و تأسیسات و پرسونل فنی و تخنیکی - به شمول مؤسسات ترمیم ادوات عسکری. بدین منظور تعدادی از محصلان را به چکوسلوواکیا اعزام کردند؛ جهت فراگرفتن مسائل فنی و تخنیکی در اکادمی عسکری VAAZ^۱ در شهر

^۱ - VAAZ مخفف Vojenská Akademie Antonína Zápotockého - اکادمی عسکری انتونین زاپوتسکی - واقع شهر برنو.

"برنو" Brno، که بعد از پراگ، دومین شهر بزرگ آن کشور بود؛ و من هم در زمره گروپ بزرگ اولی آن بودم. معاون اکادمی ما جنرالی بود، که اصلاً در رشته فزیک درس خوانده و اندرین عرصه پروفیسری داشت. مردی بود فاضل و آیتی بود در سخن و سخنوری؛ یعنی سخنگوئی بود؛ به فرموده استاد ابوالفضل بیهقی، "سخت قوی". روزی از روزها، که در سالون کانفرانسهای اکادمی جمع بودیم، قرار شد، که همین مرد فهیم و بافضل، سخن بگوید، و او سخنان نافذ و دلنشینی زد، که همه باید آویزه گوش میشد. از جمله گپهایش یکی هم تأکیدش بر دانستن زبانهای بیگانه بود. گفت:

«آدم به همان تعداد زبانهای خارجی بی، که آموخته است، به همان تعداد انسان است!!!»

مفهوم این جمله اینست، که اگر غیر از زبان خود، یک زبان بیگانه را آموختی، در واقع "یک" انسان دیگر را در وجودت شامل ساخته ای. و اگر مثلاً سه زبان خارجی را یاد گرفتی، گویا عملاً سه شخص دیگر را در شخصیتت جای داده ای. هر قدر زمان ازین گفته بگذرد، مفهوم سخن آن مرد دانا و آراسته با فضائل و مکارم را بیشتر درک میکنم. چون زبان یک قوم، تنها زبان آن قوم نیست، بلکه "آئینه قدنمای فرهنگ" آن قوم هم هست. پس در پشت سر هر زبان، فرهنگی نیز پنهان شده است، و دانستن یک زبان، آشنائی رساندن با فرهنگ مردمی نیز هست، که با آن زبان تکلم میکنند. پس آموختن درست یک زبان، در واقعیت امر به هم رساندن آشنائی با فرهنگ مردمی هم هست، که به آن زبان گپ میزنند

پیش از رفتن به اصل موضوع، بگذارید، که باز هم شیرغلتي زده و داستان دیگری را نیز بشنویم، که از وقوعش حدوداً چل سال میگذرد:

روزی در خانه دوست افغانم مهمان بودم و اتفاقاً قرار بود، که کدام رفیق المانی وی نیز بیاید. همین، که آن مهمان المانی رسید و در جای خود جلوس فرمود، به رسم متعارف صحبت از احوالپرسی شروع شد. دوستم، از مهمان المانی خود پرسید:

Ist deine Frau gut?

به زعم خودش؛ یعنی: "خانمت خوب اس؟؟؟"

مهمان المانی مثل این، که تک خورده باشد، هک و پک مانده بود و حیران، که چرا میزبان، چنین سوال بیجای را مطرح کرده است. با درک باریکی موضوع فوراً مداخله کرده و به او گفتم: منظور ایشان

Ob es Ihrer Frau gut geht?

است؛ یعنی، که جوپای احوال صحتمندی خانم شماست. دیدم، که پیشانی مهمان باز شد، تبسمی ملیح بر کنج لبانش درخشید و "تشکر" کرد.

دوست افغانم، از ترجمه باللفظ کلمه "خوب" کار گرفته و بار اصلی معنای این کلمه را نه در زبان خود و نه در زبان المانی درست دریافته بود. قسمی، که در بالا تذکر رفت، مامردم کلمه "خوب" را کلاً در دو معنی میفهمیم؛ یکی در معنای مقابل "بد" و "خراب" و دیگر در معنای "تندرست"، که متضاد "بیمار" و "ناخوش" است. در زبان دری - هم در وطن ما و هم در ایران - کلمه "خوب" در جمله "خانمت خوب است؟" کاملاً وضاحت معنایی دارد، و درست است، اما در زبان المانی کلمه gut (خوب) تنها و تنها مفهوم متضاد "خراب" و "بد" را افاده میکند، نه متضاد "ناجور و مریض" را!!! مثلی، که دوست افغانم این باریکی را نفهمیده، به ترجمه باللفظ از دری به المانی پرداخته و گویا "آب را ندیده، موزه ها را کشیده بود!!!"

این مثال را بر سبیل نمونه آوردیم، تا از مضرات ترجمه "تحت اللفظ" یا "باللفظ" یا "لفظ به لفظ" و ترجمه به اصطلاح عوام ما، "یکه راست"، هشدار بدهیم. مگر ترجمه خوب و درست و اصولی و به اصطلاح زیبای عوام کابلی، "آدم دستور"، آنست، که "سخن" یک زبان را به "سخن" زبان دیگر درآورند؛ البته با مد نظر گرفتن مزاج و طبیعت و تمام باریکیهای فرهنگی هر دو زبان!!! متأسفانه ترجمه "تحت اللفظی" آسانترین و بی جنجال ترین نوع ترجمه است، که در مواردی، سوء تفاهم و مغالطه فراوان را بار می آورد، چون ضمن آن مزاج و شخصیت هر دو زبان را نادیده میگیرد. به تأکید باید بگویم، که ترجمه

"لفظ به لفظ"، "رائج ترین" نوع ترجمه است؛ از روزگاران بسیار قدیم تا به امروز - و آن هم در تمام زبانهای عالم. مگر این کار بعضاً مزاج زبان وامگیر را مشوّش میسازد، چنان، که در سطور بعدی از آن استشمام خواهیم کرد گویند، هر قدر زیاد کار شود، غلطی و اشتباه هم به همان اندازه زیاد و فراوان میشود. در کشور برادر و همسایه ما، "ایران"، که بنابر سیر حوادث تاریخی خود، زودتر با فرهنگ فرنگ در تماس آمد، با استفاده از زمینه مساعد، ترجمه از زبانهای اروپائی فراوان صورت گرفت. مترجمان ایرانی، با اتکاء بر ترجمه "تحت اللفظ" - که مزاج زبانهای مورد ترجمه را نادیده میگیرد - ترجمه کردند و ترجمه کرده رفتند و تا توانستند ترجمه کردند؛ ولی بالوسيله ترکیبات و عباراتی را وارد زبان خود ساختند، که با مزاج زبان فارسی و دری سازگار نبود. از بهر مثال وقتی یک ایرانی میگوید:

"دارم میخورم" و یا "داشت خانه میرفت"

این دو جمله، که از نگاه مزاج زبان دری، نادرست است، بر اثر ترجمه "تحت اللفظ محض" از "زبان فرانسوی" وارد زبان دری ایران - همانا "فارسی" - شده و عام گردیده است. این امر در ذات خود یک ابتذال است در زبان فارسی ایران، چون مزاج و طبیعت و شخصیت زبان، که نباید دستخوش چنین بدعتهایی گردد، بالوسيله مصدوم گشته است. مورد دیگری، که بر اثر ترجمه باللفظ از زبان انگریزی وارد مطبوعات و بالخاصه رادیو و تلویزیون ایران شده است، باز هم استعمال مصدر "داشتن" است، در مثالهایی نظیر "اجازه بدهید با شما مصاحبه ای داشته باشم" که ترجمه لفظ به لفظ از جمله "Let me have an interview with you" انگریزی است. و یا "میخواهم با شما مصاحبه ای داشته باشم". استعمال کلمه "داشتن" در چنین موارد مع الاسف به دری افغانستان نیز سرایت کرده است!!! اما در زبان دری مطلب را به انحای دیگر و بهتر و برابر با طینت و نهاد و سرشت زبان خود ما، میتوان اداء کرد، مثلاً:

"میخواهم با شما مصاحبه بکنم"؛

خیر و خلاص!!!

ترکیباتی از قبیل "حمام خون" و "بیر کاغذی" نیز از همین سنخ ترجمه ها وارد ادبیات سیاسی - اجتماعی فارسی ایران و بالوسيله وارد دری ما گردیده است.

- "حمام خون" ترجمه مستقیم از blood bath انگریزی و معادلهای دیگر فرنگی آن است. در زبان ما مگر از "جوی خون" و "دریای خون" سخن میرود!!!

- "بیر کاغذی" ترجمه باللفظ از Papiertiger زبان المانی و معادلهای دیگر فرنگی آن است. اصل "بیر کاغذی" در ادبیات چینائی بامفهوم است، ولی اروپائیان آن را مستقیماً و باللفظ از چینائی ترجمه کردند و ایرانیان از زبانهای فرنگی آن را وارد زبان فارسی ایران ساختند. در همینجا لازم است گفته شود، که Tiger را در زبان ما "پلنگ" میگویند و "بیر" در زبان ما برای "شیر نر" و یا "شیر یالدار" استعمال میگردد. اگر به صفحات تاریخ ادبیات خود رجوع کنیم، سخن از "شیر علم" میرود و از "شیر قالین"، که میتواند به حیث بدیل بامفهومی برای "بیر کاغذی" به کار رود. خداوندگار بلخ حضرت مولوی فرمود:

ما همه شیران، ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد، دم به دم

مولانا میفرماید، که ما همه شیر هستیم، مگر "شیر علم"؛ یعنی شیری، که روی بیرق نقاشی شده است و وقتی شمال بوزد، بیرق را به اهتزاز در می آورد و برای بیننده اینطور معلوم میشود، که گویا شیری لحظه به لحظه در حال حمله ور شدن است. و شاعر دلسوخته روزگار ما، صوفی غلام نبی عشقوری فرمود:

بوريا فرش من و فرش توانگر قالین

شیر قالین دگر و شیر نیستان دگر است

شاعر "توانگر" را به شیری تشبیه میکند، که در روی قالبین نقش بسته است، در حالی، که آن کس، که بر مسند بوریا نشسته است، شبیه شیر واقعی و شیری ست، که در نیزار و نیستان زندگی دارد.

در ادبیات عامیانه کابلی ترکیب "پهلوان پنبه" هم استعمال عام دارد، که میتواند بدیل خوبی به جای "بیر کاغذی" باشد!!! و "پهلوان پنبه" مراد از پهلوانی ست، که از "پنبه" ساخته شده باشد. اصطلاح شیرین "پهلوان پنبه"، که ساخته و پرداخته کابلیان اصیل و رُمزفهم است، مفهوم طنزی دارد و جهت استهزاء و استحقار کسی استعمال میشود. چون ممدوح را ظاهراً "پهلوان" مینامند، اما پهلوان پوک و سُبُک و پندیده و سُسُتی، که با یک ضربه از پای بیفتد!!!

مثال بارز دیگر از ترجمه‌های باللفظ، ترکیب "شریک ساختن" یا "سهیم ساختن" یا "قسمت کردن" است در جمله ذیل و نظائر آن، که راساً و باللفظ از مصدر to share انگریزی وارد زبان اهل قلم و مطبوعات ما شده است:

"میخواهم این مسأله را با شما شریک بسازم."

و یا

"... شما را با این مسأله شریک بسازم"

این جمله دوگانه نیز از نگاه مزاج زبان دری درست نیست و سنگ مانده‌های^۲ متین بزرگان ادب دری را زیر پای میکند. استاد "ابوالحسن نجفی"، مؤلف فرهنگ "غلط ننویسیم" (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)، که مؤلف "فرهنگ فارسی عامیانه" و کتب مفید دیگر در عرصه ادبیات بود، در کتاب اولی خود بر چنین نکات بسیار مکت کرده، بر اهل مطبوعات و قلم ایران بانگ برآورده است، و چه بجای هم بانگ برآورده است، که قابل خواندن است و سخت آموزنده و درخور اقتداء و پیروی. وی در همین کتاب "غلط ننویسیم" خود، که باربار و شاید تحال در حدود بیست بار و هریار با تیراژ پنجاه هزار، تجدید چاپ شده و در دسترس عام قرار گرفته است، در مَنمت ترجمه تحت اللفظ زیاد کار کرده است، که خواندن این اثر مفید و سودمند آن دانشمند دلسوز و فقید را به همه علاقه‌مندان صحت و سلامت زبان دری/فارسی توصیه میکنم!!! ولی ای کاش! این استاذ^۳ ممتاز و دلسوز، از زبان دری افغانستان نیز آگاهی میداشت، تا اندوخته‌های زبانش وسیعتر میگشت و غناء و رسائی و پختگی بیشتر مییافت. در مورد این شخص نامور در آینده ضمن نوشته‌ای مستقل، سخن خواهم گفت.

و من میگویم، زبانها، "بی‌زبان" اند و هر کارروائی بی‌را، که اهل زبان بر آنها روا دارند، تحمل کرده، همیشه به دهل اهل زبان میرقصند. راه دیگری را نیز ندارند، چون زبان "آله دست" اهل زبان و صاحبان همان زبان است و دستپورده آنها. چون هر قسمی، که اهل زبان بخواهند و میل کنند، زبان را پرانچه میسازند. درین باب بعدتر باز تماس میگیرم.

در مسائل علمی و بالخاصه "علوم طبیعی" البته ضرورت می‌افتد، که غالباً از ترجمه "باللفظ" استفاده گردد؛ مثلاً وقتی:

- اصطلاح "مُعَادِلَات نَفَاضَلِی" را در ریاضیات عالی استعمال میکنیم، منظور differential equations انگریزی و یا معادل المانی آن Differentialgleichungen است.

- در بیالوژی مقوله "ترکیب ضیائی" را خوانده ایم، که ترجمه باللفظ photosynthesis انگریزی و معادلهای دیگر فرنگی آن است.

- "آب مقطر" ترجمه لفظ به لفظ از destilliertes Wasser المانی و معادلهای دیگر اروپائی آن در علم کیمیا ست.

- "کوره بلند" در تکنالوژی ثقیل (ذوب آهن)، ترجمه تحت اللفظی Hochofen المانی و معادلهای دیگر فرنگی آن است.

^۲ - "سنگ‌مانده" (بدو کسره اضافه) اصطلاح زیبایی عامیانه زنان کابلی و در معنای "تهداب" و "اساس" است.

^۳ - "استاذ" معرب کلمه در "استاد" است، که آن را محض به خاطر نواخت صوتی آن با "ممتاز" استعمال کرده ام، ورنه من شخصاً هرگز طرفدار نیستم، که اصل دری را مانده و معربش را استعمال کنم؛ چون جائی، که اصل باشد، مینوتش را صبر است و وقتی آب باشد، تیمم روا نیست!!!

همین قسم در سیستم دولرداری و سیاست و معارف و تعلیم و تربیه و مطبوعات و دگر شوون و امور و مسائل زندگانی، هزاران ترکیب مدرن فرنگی داریم، که مستقیماً و باللفظ به زبانهای عالم ترجمه شده و در چلند انداخته شده اند؛ از جمله در زبانهای دری و پشتو؛ مثلاً:

– نام وزراء و پرسونل مربوط ایشان و وزارتخانه‌ها و ریاستها و مدیریتها و ...؛ از بهر مثال:

– وزیر معارف، وزیر مالیه، وزیر دفاع ملی، وزیر اقتصاد، وزیر صنایع، وزیر مطبوعات، وزیر مخابرات و وزیر امور داخله و وزیر امور خارجه و ... و وزارت مربوطه و شعبات و پرسونل اداری و مالی و تخنیک و غیرهم و غیرهم آنها، که تحت اللفظ از زبانهای اروپائی گرفته شده و اغلب آنها به کمک ترکیبات عربی شامل زبانهای ما گردیده است. البته از طریق زبان عربی هم، که قرون متمادی بر ممالک مفتوحه اسلامی و "به زور مسلمان ساخته شده"، مسلط بود، ازین کارها فراوان صورت گرفته است ...

تا جائی، که به "دستگاه باز" زبان ارتباط میگیرد، هر زبان، "بی زبان" است و چون "گوسپند گردن بسته" ای، که به سمت دلخواه چوپان روان است. با وجود آن مگر "دستگاه دستوری زبان"، چنان "شهر ممنوع"یست، که کس را مجال و یارای دستکاری دران میسر نیست. درینجا همان مثل معروف "از شار برای و از نرخ نی!!!". کابلین کاملاً صادق افتیده است؛ اگر "نرخ" را برای "دستگاه بسته زبان" به کار بریم، که مراد از "دستور زبان" باشد.

در حالی، که "جهاز لغوی" یا "دستگاه لغوی"، که "دستگاه باز" زبان و مثل شهر بی در و دروازه ایست، که مداخل و دروازه هایش چارپلکه به روی ورود هر لغت از خود و بیگانه ای باز است. درین زمینه ضمن مقالات بیشمارم، که در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" کوت کوت و خروار خروار افتیده است، فراوان و با تفصیل درخور، سخن گفته ام؛ و تا توان است، دروازه "آینده" هم به رویم باز است.

(همبورگ – ۲۵ دسمبر ۲۰۱۹)



خائمت خوب اس؟؟؟

Maroofi_k_khaanomet_khoob_ast.pdf